

به دوست فاضلم استاد دکتر محمدجعفر محجوب

## نظری اجمالی به دو داستان تازی در ادب پارسی\*

دکتر ذبیح‌الله صفا

در میان داستان‌های منظوم عاشقانه فارسی چند داستان بنام داریم که به تکرار زیور نظم یافته و هر یک با تفاوت‌هایی در ادب فارسی جلوه‌گر شده و از آن راه در اذهان خاص و عام اثر گذاشته‌اند و از میان آنها بیشتر نظر ما متوجه آن دسته از افسانه‌هاست که در دوران‌های گذشته از کشورهای دیگر به ایران و به زبان فارسی نفوذ کرده‌اند مثل سرگذشت قیس عامری شاعر عرب که منشأ قصه منظوم لیلی و مجنون نظامی شده و بارها به وسیله مقلدان او به شعر پارسی درآمده و به نوبه خود منشأ تقلید برای ابداع و نظم داستان‌های منظوم عاشقانه دیگر گردیده است. و یا داستان‌های دیگری مانند داستان یوسف و زلیخا، وامق و عذرا، اسکندر که هر یک از آنها چنان در میان ایرانیان شیوع یافته‌اند که گویی اصل و مبدأ آنها ایران و قهرمانانشان از هموطنان دیرین ما بوده‌اند و وصف زنانی که در این داستان‌ها از آنان یاد شده و در عرف اهل ادب عنوان عرائس الشعر یافته‌اند، چنان زبانزد شاعران ما گردید، که کمتر دیوانی از نام آنها تهی است مثل

---

\* مجله ایران‌شناسی، سال پنجم، صص ۷ تا ۱۳..

سَلَمی، سَعَدی، سُعَاد، عَدْرَا، عَفْرَا، لیلی چنان که برای ذکر نموداری در بیت‌های  
زیرین می‌بینیم:

از خیمه تا سَعَدی بشد وز حجره تا سلمی بشد  
وز حجله تا لیلی بشد گویی بشد جاتم ز تن  
(معزی)

سفر گزیدم و بشکست عهد قریبی را  
مگر به حيله بینم جمال سلمی را  
(ظهیر فاریابی)

هر کجا عشق من و حسن تو را وصف کنند  
هیچ عاقل صفت لیلی و مجنون نکند  
(فلکی شروانی)

چون بَلَبَه دهان به دهان قدح برد  
گویی که عُرُوه بال به عَفْرَا برافگند  
(خاقانی)

تو را لیلی نشاید گفت لیکن عاقل از عشقت  
عجب نبود که چون مجنون برآرد سر به شیدایی  
(سیف فرغانی)

عیبی نباشد از تو که بر ما جفا رود  
مجنون از آستانه لیلی کجا رود  
(سعدی)

منزل سلمی که یادش هر دم از ما صد سلام  
بر صدای ساربان بینی و آهنگ جرس  
(حافظ)

از میان داستان‌هایی که از ادب عربی به زبان فارسی، به اجمال یا به تفصیل، راه جسته‌اند، دو داستان را می‌شناسیم که با هم شباهت بسیار دارند و ریشه اصلی هر یک از آن دو، شرح حال شاعری از شاعران قدیم عرب است که به سبب بدفرجامی عشقشان به سرودن اشعار غم‌انگیز شهرت یافته‌اند و از این دو یکی داستان قیس‌العامری است و دیگری سرگذشت عروة بن حزام العذری.

سرگذشت غم‌انگیز قیس بن الملوّح بن مزاحم عامری و داستان عشق بدفرجامش به لیلی بنت سعد عامری به صورت‌های گوناگون در مآخذ مختلف عربی و از آن جمله در *الفهرست ابن الندیم و الشعر والشعراء ابن قتیبه و الاغانی ابوالفرج اصفهانی* و جز آنها یاد شده است<sup>(۱)</sup> و با مطالعه آنها به این نتیجه می‌رسیم که این داستان غم‌انگیز ساخته و پرداخته یکی از جوانان بنی‌امیه است که عاشق دختر عمّ خود بود و اشعار غم‌انگیزی در بیان عشق سوزان خود بدان دختر می‌سرود و برای آن که از بدنام کردن او بپرهیزد اشعار مذکور را به کسی که «المجنون» لقب داشت نسبت می‌داد و چون این داستان بر ساخته در زبان رؤات<sup>(۲)</sup> افتاد هر یک نامی برای آن مجنون ساخته و نسبی و انتساب به قبیله‌ای برایش دست و پا کردند که ذکر همه آنها در مآخذی که بر شمرده‌ایم آمده است و نکته قابل توجه آن که عنوان «المجنون» تنها خاص قیس بن الملوّح عامری نیست بلکه جاحظ بصری (م ۲۵۵ هـ.) به مجنون دیگری در *البيان والتبيين* اشاره می‌کند که از قبیله بنی‌جعده بود؛ و اصمعی<sup>(۳)</sup> گفته است که تنها در قبیله بنی‌عامر یعنی قبیله مجنون عامری علاوه بر او چند تن دیگر عنوان مجنون داشته‌اند و اصولاً در اصطلاح شعری تازیان «المجنون» عنوان هر شاعر شیفته شوریده حالی بود که در وصف معشوق خود یا در بیان آشفتگی‌های خویش اشعار

غم‌آور حرمان‌انگیزی داشت که از شوریدگی و جنون‌گوینده حکایت می‌کرد.<sup>(۴)</sup> و اما شاعر آشفته‌دیگر عرب که از او نیز اشعار غم‌انگیزی در بیان حرمانش از عشقی بدفرجام باقی مانده و مایه‌ایجاد داستانی خاص شده عروّة بن حزام العذری است که دلدادۀ دختر عمش عفراء بنت عقال بوده و این عشق او و اشعاری که درباره‌ی معشوقش سروده منشأ ایجاد داستانی در ادب عربی گردیده که پس از نفوذ به ادب پارسی به عنوان قصه ورقه و گلشاه معروف گردیده است.

اصل عربی این قصه پیش از سده چهارم هجری مشهور و متداول بوده و شرح آن را در چندین مأخذ معتبر می‌بینیم.<sup>(۵)</sup> ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی (م ۳۵۶ هـ.) که عمده‌ی اطلاعات ما درباره‌ی قیس عامری و لیلی بنت سعد عامری به نقل از روایت معروف از او می‌آید، درباره‌ی عروّة بن حزام العذری الضبّی (منسوب به بنی ضبّه) و داستان او نیز اطلاعاتی به ما می‌دهد. عروه نیز مانند قیس از شاعران عهد اسلامی (نه از دوران جاهلیت) بود و مانند مجنون جان بر سر کار عشق نهاد. پدرش در کودکی او بدرود حیات گفت و او که همسال و همزاد دختر عمش عفراء بود در کنف رعایت عمش عقال بزرگ شد و انس و الفت کودکانه‌شان بعد از بلوغ به عشقی پرشور مبدّل گردید چنان که بی‌دیدار یکدیگر نمی‌توانستند زیست، ولی در مورد او هم ایام همان ناسازگاری آغاز نهاد که با مجنون دلدادۀ لیلی داشت بدین معنی که ثروتمندی از شام به میان بنی ضبّه آمد و والدین عفراء به طمع مال دختر را به زنی بدو دادند و خبر درانداختند که عفراء مرد و چون عروه که در جست‌وجوی مال به ری رفته بود به میان قبیله و پیوند بازگشت از تزویر عقال و زنش خبردار گردید و دنبال معشوقه به شام شتافت و اگر چه او را یافت ولی با وی به طهارت و پاکی رفتار نمود و در راه بازگشت به

قبیله از آسیب یأس و حرمان درگذشت و چون خبر او به عفراء رسید چندان بر گور ورقه گریست و مویه و زاری کرد تا درگذشت.<sup>(۶)</sup>

این داستان مانند سرگذشت لیلی و مجنون بعد از شیوع در میان پارسی زبانان تغییراتی یافت. مهم‌ترین وجه تمایز روایت فارسی این داستان با اصل عربی آن است که در زبان فارسی نام «عُروه» به «وَرَقَه» و نام «عَفراء» به «گُلشاه» تبدیل یافت و این روایت فارسی که سابقه طولانی دارد در اوایل سده پنجم هجری به وسیله یکی از شاعران هم‌عهد محمود غزنوی (م ۴۲۱ هـ.) به نام عیوقی به نظم فارسی (بحر متقارب مثنی مخدوف یا مقصور) درآمد و نویسنده این سطرها آن را در سال ۱۳۴۳ با مقدمه مشروح تعلیقات در شمار انتشارات دانشگاه تهران به طبع رسانید و همان متن به سال ۱۹۷۰ میلادی به وسیله آقای اسدالله سورن ملیکیان شیروانی به زبان فرانسوی ترجمه و طبع شد.

این داستان در دوران‌های متأخر با بعضی تغییرات که در موضوع و اشخاص و نحوه روایت آن راه یافته در بحر هزج مسدس مقصور به شعر فارسی و متوسطی درآمد که بارها در هند و ایران به طبع رسید و ترجمه‌هایی به ترکی و کردی هم از آن در دست است.<sup>(۷)</sup>

میان داستان ورقه و گلشاه عیوقی و لیلی و مجنون نظامی وجوه متعدد و متکرر تشابه مشاهده می‌گردد و از آن جمله یکی آن است که هر دو از اصل عربی اقتباس شده‌اند. دوم آن که منشأ هر دو آنها بیان علت نظم اشعار غم‌انگیزی است که در شرح دلدادگی و غم هجران یار و بیان درد فراق گفته شده و از جمله مؤثرترین اشعار غنایی عربی شمرده می‌شوند و اثر آنها در جوامع عربی زبانان به حدی است که هنوز هم دهان به دهان می‌گردند. سوم آن که هر

دو داستان عشقی در ادب عربی به وضعی غم‌انگیز یعنی به مرگ دلدادگان در جوانی پایان می‌پذیرد. چهارم آن که در هر دو داستان عاشق و معشوق از یک قبیله و از یک خاندان هستند. عروه و عفراء پسر عم و دختر عم یکدیگرند و بنا بر یکی از روایات منقول در *الانغانی*<sup>(۸)</sup> قیس و لیلی نیز از همین نسبت نزدیک برخوردارند و اگر روایتی را بپذیریم که بنا بر آن اشعار منسوب به المجنون را یکی از جوانان اموی دربارهٔ دختر عم خود می‌سرود، باز به همان نتیجهٔ قبلی می‌رسیم، و به هر حال هر دو داستان از جهات گوناگون شبیه هم هستند و یا اگر بهتر بگوییم یکی تقریباً تکراری است از دیگری.

وقتی به روایت‌های فارسی این دو داستان (یعنی داستان ورقه و گلشاه و *لیلی و مجنون*) برسیم این تشابهات از آنچه بود بیشتر می‌گردد، چنین به نظر می‌آید که پیش از آن که در داستان مذکور به دست عیوقی و نظامی برسند در میان فارسی‌زبانان دهان به دهان گشته و در زبان قصه‌گویان و داستان‌گزاران تحولات و تغییراتی یافته و افزایش‌ها و نقصان‌هایی پذیرفته و سپس برای شاعران مذکور آمادهٔ هنرنمایی گردیده‌اند، بی آن که احساسات و ویژگی‌های عربی خود را از دست بدهند، و یا آنچه از فرهنگ ایرانی می‌پذیرند عمقی و اساسی باشد، مگر آنچه در آخر هر دو داستان آمده و بنا بر آن هر دو عاشق و معشوق که در جوار یکدیگر (و در حقیقت در دو دخمهٔ مشترک) دفن شده بودند زندگانی نو یافته و مدتی از وصال یکدیگر برخوردار گردیدند. در *لیلی و مجنون* نظامی این برخورداری در بهشت برین به صورت ابدی و در ورقه و گلشاه به دعای پیغامبر با بازگشت به حیات مادی و بهره‌جویی از وصال یکدیگر بود.

نظامی زید<sup>(۹)</sup> نامی را در خوابی دلپذیر فرو می‌برد تا بهشت را در عالم رؤیا ببیند. در گشت و گذار آن بوستان روحانی به جایی رسد که:

در سایه گل چو آفتابی  
تختی زده بر کنار آبی  
و آن تخت به فرش‌های دیبا  
چون فرش بهشت گشته زیبا  
فرخ دو سروش پی خجسته  
بر تخت نشاط‌گه نشسته  
می در کف و نو بهار در پیش  
ایشان دو به دو به قصه خویش  
پیری به تعهد ایستاده  
سر بر سر تختشان نهاده  
هر لحظه ز نو نثاری انگیخت  
بر تارک آن دو شخص می‌ریخت  
بیننده خواب از نهانی  
پرسید ز پیر آسمانی  
کاین سرو بتان که جام دارند  
در باغ ارم چه نام دارند  
آن پیر زبان گرفته حالی  
گفتش ز سر زبان لالی (۴)

کاین یار دو گانه یگانه  
 هستند رفیق جاودانه  
 آن شاه جهان به راست بازی  
 این ماه بتان به دلنوازی  
 لیلی شده نام آن که ماه است  
 مجنون لقب آمد آن که شاه است...

ممکن است به احتمال ایباتی که در نسخ لیلی و مجنون نظامی بعد از سپردن مجنون به دخمه لیلی آمده است، الحاقی و از جمله دستبردهای نسّاخ باشد، و اگر هم کار بر این منوال باشد، به همان مراد و مقصودی است که پیش از این گفته‌ام، یعنی دادن عاقبتی دلپذیر به داستان و کاستن از شامت و بدفرجامی آن، ولی آنچه در پایان داستان ورقه و گلشاه می‌آید به یقین از همان عیوقی گوینده منظومه است زیرا با همان سبک و شیوه باقی ابیات منظومه و با همان سستی نسبی سروده شده و چنین است:

چو گلشاه در هجر ورقه بمرد  
 روان گرامی به یزدان سپرد...  
 برآمد بر این کار یک سال راست  
 نگر حکم ایزد که چون بود راست  
 شد از مرگ آن هر دو دلسوخته  
 دل خلق بر آتش افروخته  
 از ایشان به گیتی خبر گسترید  
 که هرگز چنان کس دو عاشق ندید



از آن هر دو آزاده با وفا  
 خبر شد بر احمد مصطفایا...  
 چو پیغامبر<sup>(۱۰)</sup> آن فخر و زین بشر  
 شنید ای عجب از دو عاشق خبر  
 به یاران خود مصطفایا بنگرید  
 بگفتا کسی زین عجب تر ندید  
 ابا جمع سادات و اهل کرام  
 از ایدر همی رفت خواهم به شام  
 کنون از شما ای خجسته امم  
 که آید سوی شام با من به هم  
 سپه جمله گفتند ایا مصطفایا  
 تویی شمسه و سید انبیا  
 بیاییم آن جا کجا رای توست  
 سر ماست آن جا کجا پای توست  
 نهادند زی شام زان جای روی  
 ابا او صحابان و یاران اوی

و چون به شام رسیدند پیامبر حیات دوباره شان را به دعا خواست و چنان شد

که بُد هر دو تن زنده در زیر خاک  
 بر آمد ز خاک آن دو یاقوت پاک  
 مر آن هر دو دلداده را پیش خواند  
 به شادی به پیش خود اندر نشانند

چنانک آرزو بود مر شاه<sup>(۱۱)</sup> را

به پیوست با ورقه گلشاه را...

علت این افزایش‌ها آن است که ایرانیان در داستان‌های عاشقانه‌شان معمولاً قضیه را به خیر و خوشی پایان می‌داده و دلدادگان را به هم می‌رسانده‌اند و کم است قصه‌های عاشقانه با نتیجه‌هایی غم‌انگیز شبیه آنچه در افسانه‌های مأخوذ از فرهنگ عربی ملاحظه می‌کنیم، و برای آن که این نقص را در دو داستان بد عاقبت و بسیار ملالت‌آور ورقه و گلشاه و لیلی و مجنون جبران کنند این دو روایت را بر آخر آنها افزوده‌اند.

داستان ورقه و گلشاه از جهات مختلف، از آغاز گرفته تا انجام، بالیلی و مجنون شباهت‌هایی دارد، حتی در جنگ‌های سختی که به طرفداری از دلدادگان ناکام در هر دو منظومه می‌بینیم، و یا در شفاعت نیک‌خواهانی که در آرزوی وصال این مهجوران برخاسته و برای رسیدن بدین آرزو به این و آن ملتجی شده‌اند، منتهی مجال سخن در این جا تنگ است و خواننده می‌تواند به هر دو منظومه که چند بار به طبع رسیده مراجعه و خود در این باره داوری کند.

### یادداشت

۱. رجوع شود به: الفهرست، مصر، ص ۴۴۲۵ الشعر والشعراء، لیدن ۱۸۱۰، ص ۳۵۵-۴۳۶۴ الاغانی،

بیروت، ج ۱، ص ۱۶۱-۱۸۲ و ج ۲، ص ۲-۱۷ و نیز بنگرید به:

*Encyclopedie de L'Islam, nouvelle edition, Tome V, pp 1098-1103.*

*Comparaison des Origines et des sources des deux contes persans: "Leili et Madjnoun" de Nizami, et Vargah et Golchah" de Ayouqi, par Zabihollah Safa dans Colloquio sul poeta persiani, Nizami, Rome 1977.*

۲. راوی به کسی می‌گفتند که امثال و اشعار و آداب و اخبار و انساب عرب را در بادیه و از مردم قبایل

فرا می‌گرفت و روایت می‌کرد. روأت جمع آن است. درباره‌ی روایه و روات بنگرید به تاریخ ادبیات

در ایران و در قلمرو زبان پارسی، دکتر صفا، ج ۱، چاپ دوازدهم، تهران ۱۳۷۱، ص ۱۲۴-۱۲۲.

۳. ابوسعید عبدالملک الاصمعی البصری، م ۲۱۶ هـ .. شاگرد خلف الاحمر، از روات بزرگ اشعار و اخبار و صاحب تألیفات متعدد.
۴. الاغانی، بیروت، ج ۱، ص ۳۰۷.
۵. بنگرید به: الاغانی، بیروت، ج ۲۰، ص ۳۶۶ - ۳۷۹؛ الاعلام الرزکلی، ج ۵، ص ۱۷؛ فوات الوقیات، الکتبی، مصر، ج ۲، ص ۷۰-۷۴؛ الشعر والشعراء، ابن قتیبه، لیدن، ص ۳۹۴؛ خزائن الادب، البغدادی، چاپ بولاق، ج ۱، ص ۵۳۴ و غیره.
۶. شرح مفصل این ماجرا را چنان که از متون عربی ترجمه و نقل شده در مقدمه کتاب ورقه و گلشاه، عبوقی تهران ۱۳۴۳، ص نه - دوازده آورده‌ام. بدان جا مراجعه شود.
۷. برای اطلاع از تمام این تغییرات و نیز شناخت خلاصه‌ای از داستان در این منظومه اخیر بنگرید به همان مقدمه، ص چهارده - شانزده.
۸. الاغانی، ج ۱، ص ۳۰۵، ج ۲، ص ۳۱.
۹. او هم از مجانین عشاق عرب بود و معشوقه‌اش زینت نام داشت و استاد گنجیه در لیلی و مجنون بدو و قصه‌اش اشارتی دارد.
۱۰. در ورقه و گلشاه، عبوقی به تکرار واژه پیغانبر، پیغمبر به کار رفته است و این یکی از آنهاست.
۱۱. مرادی گوینده پادشاه خیالی شام است در عهد پیامبر اسلام.